

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در مسافت مستدیر است که باید دید ملاک ایاب و ذهاب در مسافت مستدیر چه نحوی است؟ آیا ملاک در مقدار مسافت قطر دایره است یا ملاک همین خط السیری است که روی دایره انجام می‌شود؟ مسافت مستدیر را مقداری در بحث گذشته توضیح دادیم تا رسیدیم به فرمایش مرحوم شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه الشریف).

کلام مرحوم شیخ

مرحوم شیخ در کتاب الصلاة مسئله را سه صورت کردند:

1) صورت اولی این است که «أن لا يقصد المسافر إلا طيها». مسافر هیچ مقصدی در دایره ندارد و مقصودش این است که فقط دایره را دور بزند. مثالی در کلمات بعضی از بزرگان آمده. مثلاً اسبی خریده و می‌خواهد با اسب یک دور این دایره را دور بزند. مقصد و منزل یا جایی در این مسیر ندارد به عبارتی که خود شیخ مطرح می‌کنند غرض این شخص از حین شروع در حرکت، انتهاء به مبدأ حرکت است، می‌خواهد یک دوری را اینجا داشته باشد.

مرحوم شیخ در این مورد که غرض فقط دور زدن است و مقصدی در اینجا ندارد می‌فرماید اولاً این مسافت تمامش مسافت ذهابی نیست بلکه ملفّق است. یعنی این نیم قوس دایره عنوان ذهاب و قوس دوم عنوان ایاب را دارد. بعد می‌فرماید در این فرض که مقصدی ندارد و می‌خواهد از این نقطه‌ای که حرکت کرده دوباره به همان نقطه برسد ملاک مقدار مسافت، مقدار قطر دایره است. مثال می‌زنند می‌گویند اگر قطر دایره سه فرسخ است اما از این نقطه که روی دایره حرکت می‌کند تا دو مرتبه به همین نقطه برسد نه فرسخ باشد می‌گویند خط السیر بر خود دایره ملاک نیست. برای ملاک باید قطر را محاسبه کند.

مرحوم شیخ دو دلیل می‌آورد: الف) چون می‌خواسته از این نقطه حرکت کند و دوباره به این نقطه برسد در واقع قصد اصلی‌اش این است که از این نقطه به آن نقطه بالا برسد. مقصود اصلی‌اش بُعد از بلد به همین مقدار قطر دایره است پس ما همین را باید حساب کنیم. ب) در دلیل دوم می‌فرماید «المتبادر من أدلة تحديد المسافة تحديد ما بين مبدء حركة المسافر والمقصد الذي يعدّ عرفاً أنه يسافر إليه». شیخ ادعایی می‌کنند و می‌فرمایند متبادر از ادله‌ی تحديد مسافت یعنی روایاتی که فرموده مقدار قصر نماز چقدر است مانند بریدان، مسیره یوم ثمانية این است که باید بین مبدأ و مقصد را عرفی حساب کنیم. مقصد عرفی این است که می‌خواهد به آن بالا برسد و از آنجا برگردد لذا باید از همین نقطه تا آن نقطه هم سطحش که یک قطر را تشکیل می‌دهد حساب کنیم^[1].

2) فرض دوم این است که در این دایره مقصدی مانند زمین، باغ، مغازه و یا وسیله‌ای دارد که در این دایره قرار دارد. می‌فرمایند اگر مقصدش در رأس این قوس است - عرض کردم هر دایره‌ای دو قوس دارد اگر از اینجا که حرکت می‌کند در رأس قوس منزلش باشد- همین مقداری که حرکت کرده را به عنوان مسافت حساب می‌کنیم. اگر مجموع دایره می‌گویند نه فرسخ باشد نصفش می‌شود چهار فرسخ و نیم لذا همین مقدار کفایت می‌کند.

در فرض دوم فرعی را مطرح می‌کنند. می‌فرمایند فرض قبل این بود که مقصد در رأس قوس باشد الان می‌فرمایند اگر مقصدش در نصف قوس باشد - در مثال قبلی گفتیم کل دایره نه فرسخ است یک قوسش می‌شود چهار فرسخ و نیم نصفش می‌شود دو فرسخ و یک چهارم- دیگر تلفیق حاصل نمی‌شود. برای اینکه از شروع تا مقصد به اندازه‌ی چهار فرسخ نیست و در مسافت تلفیقیه ذهاباً چهار فرسخ را لازم می‌دانیم و اینجا دو فرسخ و یک چهارم است. از وقتی شروع کرد، تا این نیم قوس آمد این می‌شود ذهاب، از مقصد که دوباره می‌خواهد دور بزند و به آن نقطه شروع بیاید عنوان ایاب را دارد و می‌فرمایند این مطلبی است که شهید ثانی در کتاب مسالک به آن تصریح کرده.

از کلمات مرحوم شیخ استفاده می‌شود اولین کسی که مسئله‌ی مسافت مستدیر را مطرح فرموده مرحوم شهید ثانی است. می‌فرمایند شهید ثانی هم می‌گوید از شروع تا نیم قوس ذهاب است و از مقصد که می‌خواهد شروع کند و به نقطه‌ی حرکت بیاید عنوان ایاب را دارد.

بگوییم چه اشکالی دارد مقصد در نیم قوس است. کارش را انجام داده از نصف قوس دوباره تا رأس قوس هنوز ذهاب دارد و بعد ایاب از آنجا شروع شود. می‌فرماید این «يَكْذِبُ العَرَفُ؛ فَإِنَّهُمْ يَحْكُمُونَ بِالْعَوْدِ بِمَجْرَدِ الْحَرَكَةِ مِنَ الْمَقْصِدِ إِلَى الْمَنْزِلِ» شیخ می‌فرماید عرف ایاب را حرکت از مقصد به منزل می‌داند نه از نقطه‌ی آن رأس. پس در فرض دوم که این شخص مقصدی دارد، مقدار خط سیر باید حساب شود اگر از نقطه‌ی شروع تا مقصد لااقل چهار فرسخ باشد مسافت تلفیقی محقق است و نماز قصر است.^[2]

3) در فرض سوم می‌فرماید اگر در دایره مقاصد متعدد داشته باشد. در نیم قوس اول یک مقصد، در رأس القوس یک مقصد و در نیم قوس دوم هم یک مقصد داشته باشد. در این فرض سوال این است که مقصد اول ملاک است یا مقصد آخر؟ مقصد وسط را که کسی احتمال نمی‌دهد. اگر کسی ده مقصد دارد هم فرقی ندارد ولی ما به سه مقصد مثال زدیم! حتی اگر در قوس دوم آخرین مقصدش مثلاً نزدیک به نقطه‌ی حرکت است اینجا ملاک برای مقصد کدام است؟ کدام را حساب کنیم؟

شیخ می‌فرماید آخرین مقصد ملاک است ولو آخرین مقصد به نقطه‌ی شروع حرکت نزدیک باشد. می‌فرمایند «يَكُونُ حَكْمُ الْمَقَاصِدِ الْمُتَعَدَّةِ، حَكْمَ الْمَقْصِدِ الْوَاحِدِ؛ لِأَنَّ الْمَقْصِدَ فِي الْحَقِيقَةِ هُوَ الْأَخِيرُ». البته احتمالی هم می‌دهند یعنی اول نظرشان را بیان می‌کنند؛ بعد می‌فرمایند احتمالی که شهید ثانی در کتاب مسالک در جایی که مقاصد متعدده است داده «و يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مَنِهَى الذَّهَابِ الْمَقْصِدَ الَّذِي لَا يَتَحَقَّقُ عِنْدَ السَّيْرِ إِلَيْهِ صُورَةُ الرَّجُوعِ». بگوییم منتهای ذهاب مقصدی است که صورت رجوع در آن نباشد.

وقتی به رأس القوس رسید از آنجا صورت رجوع را دارد یعنی به حسب ظاهر برمی‌گردد. گاهی اوقات در عرف هم می‌گویند در برگشت هم یک کاری دارم. ایشان تعبیر می‌کند به صورت الرجوع یعنی در ظاهر عنوان رجوع را دارد چون طبق نظری که اول داد رجوع از آنجایی است که مقصد آخر کارش تمام می‌شود و می‌خواهد به منزل برگردد اما طبق این احتمال این است که بگوییم آخرین مقصد ذهابی در همان رأس القوس است از آنجایی که صورت رجوع شروع می‌شود دیگر عنوان ذهاب را نداشته باشد.

در نتیجه می‌فرماید شهید ثانی در مسالک احتمال دوم را اختیار کرده و مطلبی که اول - مقصد همان مقصد اخیر است - بیان کردیم را به عنوان احتمال ذکر کرده است. در آخر می‌فرماید «هذا كله في الدائرة التامة» اما در دایره‌ی ناقصه «فلا إشكال في كون المسافة بأجمعها ذهابية» در دایره‌ی ناقصه از اول یک نیم قوس است و تمام مسافت عنوان ذهابی را دارد. اگر فرض کنید دایره ناقصه مثل D انگلیسی باشد، از این نقطه می‌رود و از آن طرف مستقیم می‌آید یا ممکن است از همین جا هم برگردد. ظاهر عبارت شیخ این است هر دو صورت یکی است.

خلاصه فرمایش مرحوم شیخ این شد که در مسافت مستدیر در یک صورت مقدار خط القطر و در دو صورت خط السیر را باید حساب کنیم. یعنی دو عنوان اینجا داریم، یک عنوان خط القطر است و یک عنوان خط السیر است، در دو صورت فرمودند ما باید خط السیر را محاسبه کنیم^[3].

کلام مرحوم اصفهانی و اشکال ایشان به مرحوم شیخ

مرحوم محقق اصفهانی این تقسیم را به صورت خلاصه ذکر می‌کنند و بعد تحقیقشان را در هر کدام بیان می‌کنند. در توضیح صورت اول کلام شیخ می‌فرمایند کسی خیال نکند که شیخ می‌خواهد بگوید حرکت استداره‌ای اقتضا می‌کند که ملاک را خط القطر قرار بدهیم. ببینید مرحوم شیخ در صورت دوم و سوم چنین نظری را ندارد ولو اینکه آنجا هم حرکت استداره‌ای است و ثانیاً در جایی که مقصد دو طریق ابعاد و غیر ابعاد دارد، می‌گویند از هر طریقی که رفت ملاک برای مقدار مسافت است.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید «لم يتوهم و لا يتوهم» هر دو را اینجا می‌آورند «أحد أن أقصر الخطوط هو مناط بين البلد و المقصد و هو هنا قطر الدائرة». کسی فکر نکند که ملاک شیخ اقصر الخطوط است و لذا وقتی اقصر الخطوط را مثل یک خط عمودی حساب کنیم می‌بینیم فاصله‌اش تا مسیری که شخص می‌خواهد دور بزند یا پیچ در پیچ برود خیلی کمتر است. می‌فرمایند مقصود اصلی شیخ (در فرض اول) این است که «أن الشخص ليس له في هذه الصورة مقصد يلاحظ بعده عن البلد» این آدم مقصد ندارد تا ما بگوییم فاصله‌ی بین مقصد و منزل چقدر است؟ «و لا تنتهي الحركة مقصده».

دقتی که مرحوم اصفهانی می‌کند این است که می‌گوید کسی بخواهد با اسبش این دایره را دور بزند مقصدش همان نقطه‌ی حرکت است. منتهی الحركة مقصد می‌شود و می‌فرمایند این معقول نیست برای اینکه در حرکت نمی‌شود مبدأ حرکت با منتهای حرکت یکی بشود. «فلا يعقل أن تكون حركته لأجل الكون في مبدء الحركة لحصوله قبل الحركة». می‌گوییم تو از اینجا می‌خواهی دور بزنی برای چه؟ می‌گوید برای اینکه اینجا باشم، پس مقصود چیست؟ «بل نفس الحركة على وجه الاستدارة مقصودة» فقط می‌خواهد دور بزند. در اینجا که شیخ می‌گوید مقصد ندارد نمی‌توانیم منتهای حرکت را حساب کنیم بلکه خود حرکت استداره‌ای مقصودش هست.

اشکال اصلی مرحوم اصفهانی به مرحوم شیخ این است که شما از کجای ادله استفاده کردید که در قصر و ثمانية فراسخ مقصد یا قریه‌ای باید در کار باشد. می‌فرماید «لزوم المقصد من قرية أو ضيعة ونحوهما بلا ملزم». آنچه از ادله استفاده می‌کنیم سیر ثمانية فراسخ است. طبق نظر شما ادله شامل کسی که می‌گوید می‌خواهم هشت فرسخ راه بروم و مقصدی ندارم نباید بشود. در ادله نداریم که در سیر باید مقصدی باشد. در نتیجه می‌فرمایند باید ملاک را مقدار حرکت در خط السیر قرار بدهیم.

نکته دوم اینکه مرحوم شیخ فرمود در فرض اول ذهاب تا رأس القطر یعنی نصف دایره است و از نصف به بعد گفت عنوان ایاب دارد. مرحوم اصفهانی می‌گوید وقتی مقصودی ندارد و از همین نقطه می‌خواهد به همین نقطه برگردد تمامش ذهاب است. می‌فرمایند شما به چه دلیلی گفتید رسیدن به رأس ذهاب است. فرض این است که مقصدی ندارد. در تکمیل فرمایش اصفهانی می‌گوییم مرحوم شیخ خصوصاً در فرض دوم تصریح می‌کند که ایاب شروع از مقصد به منزل است. اگر از مقصد بخواهد به

منزل برگردد، مقصدی ندارد پس کلّش عنوان ذهابیه دارد و عنوان ایاب مطرح نیست^[4].

بررسی کلام مرحوم اصفهانی

عرض کردیم مرحوم شیخ دو دلیل می‌آورد و می‌گوید ولو به حسب ظاهر در این خط دایره سیر می‌کند ولی مقصود اصلی‌اش بُعد از نقطه حرکت تا نقطه‌ی رأس قطر است و چون مقصود اصلی‌اش این است این را باید حساب کنیم. مرحوم اصفهانی این را جواب نداده. حتی مطلب دوم شیخ که می‌گوید درست است مقصدی ندارد اما عرفاً رأس قطر مقصد می‌شود، لذا باید بین نقطه حرکت و نقطه رأس القطر حساب کنیم و ادعا کرد که متبادر از روایات این است.

بررسی کلام مرحوم شیخ

جواب دلیل اول روشن است. به شیخ عرض می‌کنیم که ملاک سیر ظاهری است به این بیان که هر چند در واقع می‌خواسته از نقطه مبدأ به نقطه رأس برسد ولی این مطلب دخالت ندارد. ظاهر این است که باید ببینیم چه مقداری را سیر کرده.

وقتی روایات باب قصر را می‌بینیم، روایت می‌گوید چه مقدار راه رفته؟ چه مقدار حرکت کرده؟ مستقیم یا دوری یا پیچ در پیچ فرقی ندارد. اما اینکه می‌فرماید متبادر از ادله این است، اگر مقصود اصفهانی از مطلبی که اول فرمود که ما در ادله مقصد لازم نداریم و بخواهد جواب این را بدهد می‌گوییم اصلاً مقصد لازم نداریم که شما بگویید متبادر محاسبه‌ی بین المبدأ و المقصد است ولی عرض کردم شیخ خودش به این مطلب ملتفت است اما می‌خواهد بگوید چه بخواهد و چه نخواهد مقصد عرفی وجود دارد.

جواب این است که می‌گوییم تبادر ادعایی است که دلیل ندارد. آنچه از ادله استفاده می‌شود روایات قصد در نماز می‌گوید ملاک قصر مقدار حرکتی است که بین المبدأ و المقصد کرده. نمی‌گوییم مقداری که فاصله واقعی است که قطر را حساب کنیم.

بازگشت به کلام مرحوم اصفهانی و اشکال ایشان به مرحوم شیخ

می‌آییم سراغ فرض دوم مرحوم شیخ که در این فرض خط السیر ملاک است و رجوع از نقطه رأس هم عنوان ایاب و رجوع دارد. مرحوم شیخ فرمود اگر مقصد در رأس القطر باشد مشکلی نیست فقط بحث ما و مرحوم اصفهانی با شیخ این است که اگر مقصد در نصف القطر است چون شیخ فرمود به نظر ما از مبدأ تا مقصد اگر کمتر از چهار فرسخ است چون ما در ذهاب چهار فرسخ را لازم می‌دانیم اینجا نماز قصر نمی‌شود، از مبدأ تا مقصد بشود ذهاب که فرض کردیم نصف القوس است از این نصف القوس می‌آید به رأس القوس و قوس دوم، کلّش را مرحوم شیخ می‌فرماید که این عنوان رجوع و ایاب را دارد.

مرحوم محقق اصفهانی در تحقیق مطلب می‌فرمایند شما تصویر می‌کنید و می‌گویید درست است تا نصف القوس مقصد است اما از نصف القوس تا بالای دایره هنوز عنوان ذهابی را دارد. اگر بگوییم به عنوان متمم برای ذهاب باشد تا در نتیجه چهار فرسخ محقق بشود یا بگوییم نه، از مقصد که می‌خواهد برگردد به منزل بیاید تمامش عنوان ایاب را دارد و عنوان رجوع را دارد. می‌فرماید مبتنی است بر این نزاع که آیا در ایاب مرور به همان خط ذهاب لازم است یا در ایاب مجرد تجاوز از مقصد است.

یک وقت می‌گوییم در ایاب از خط تا مقداری که رفته، اگر برگشت می‌شود ایاب. مثلاً در همین دایره از نقطه‌ای که شروع کرده

و تا نصف قوس آمد؛ اگر از همین جا برگردد می شود ایاب. آیا نفس المرور علی خط الذهاب مقوم برای ایاب است؟ کسی بگوید ایاب یعنی از همین جایی که رفته باید برگردد این می شود ایاب، در نتیجه ذهاب می شود دو فرسخ و یک چهارم، ایابش هم دو فرسخ و یک چهارم، نمازش قصر نیست. یا بگوییم نه، ایاب این است که از مقصد چگونه می خواهد به منزل برگردد. خطی که از مقصد به منزل برمی گردد ایاب و این خط اعم از مرور بر خط ذهاب می شود. یعنی ممکن است از همین جا برگردد که ایابش می شود. البته بستگی دارد به اینکه از کجا برگردد تا این نقطه رفته از همین جا بخواند برگردد می شود ایاب، از اینجا بخواند دور بزند دایره را تمام کند برگردد می شود ایاب.

مرحوم اصفهانی می فرماید به نظر ما اقوی تجاوز از مقصد است. یعنی اگر از مقصد به منزل برگردد عنوان رجوع را دارد و عرف هم همین حرف را می زند. یعنی در حقیقت اینجا مرحوم اصفهانی با مرحوم شیخ هم نظر می شود که عرف می گوید آدم وقتی به مقصودش رسید و کارش تمام شد ولو دوباره باید به رأس قوس برسد ولی عنوان ایاب و برگشت را دارد. اگر بخوایم در ضمن مثال بیان کنیم مثل دور برگردان ها که در جاده ها قرار دارد. شما می خواهید از قم به مغازه ای بروید و چیزی بخرید و بعد برگردید؛ هیچ راهی ندارید الا اینکه ده کیلومتر دیگر بروید و به یک دور برگردان برسید، آیا از آن مغازه که حرکت می کنید می گویند برگشتید؟ یا صاحب مغازه می گوید باید مقداری بروید تا به دور برگردان برسید.^[5]

بررسی کلام مرحوم شیخ و اصفهانی

به نظر ما ولو مرحوم اصفهانی می فرمایند اگر انسان پس از اتمام کارش بخواند به مقصد برگردد، از هر جایی برگردد عنوان رجوع را دارد، اما به نظر ما این عرفیت ندارد، بلکه عرف، ذهاب را نفس الوصول إلى المقصد نمی داند. ما وقتی حرکت مستدیر را معنا کردیم، ذهاب تا رأس آن نقطه ای هم سطح نقطه ای شروع است، تا آنجا را ذهاب می گویند اما مرحوم اصفهانی هم اینجا کمک می کند به مرحوم شیخ و می فرماید این عنوان از همان نقطه مقصد که می خواهد حرکت کند عنوان رجوع را دارد و بعد هم یک مؤیدی می آورد که فردا اینها را عرض می کنیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ کتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج3، ص: 88: إحداهما: أن لا يقصد المسافر إلا طيها بأن لا يكون غرضه حين الأخذ في الحركة إلا الانتهاء إلى مبدأ الحركة على الاستدارة والظاهر أنها لا تعد مسافة ذهابية بل ملفقة ويكون مبدأ العود النقطة المسامطة لمبدء الحركة والمحسوب من الثمانية ما بين النقطتين وهو قطر الدائرة لا مقدار القوس المطوي من الدائرة، فلو فرضنا مجموع الدائرة تسع فراسخ وبين النقطتين وهو القطر ثلاثة، لم يتحقق في طيها مسافة القصر؛ لأن مقصده البعد عن البلد بمقدار ثلاثة فراسخ ثم الرجوع و مروره في الأثناء على المنازل إنما هو بالتبع لا بقصد السفر إليها والمتبادر من أدلة تحديد المسافة تحديد ما بين مبدأ حركة المسافر والمقصد الذي يعد عرفاً أنه يسافر إليه، لا مطلق ما يقصد الوصول إليه ولو لأجل الوصول إلى غيره. ولا يتوهم أنه على هذا يكون مقدار البعد بين النقطتين أيضاً لا عبرة به، إذ يدفعه أن مقدار هذا البعد مقصود جزماً من السفر على وجه خاص، و هي الاستدارة.

[2] □ کتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج3، ص: 89: الثانية: أن يقصد قوساً منها لأجل وقوع بلد أو ضيعة على رأس ذلك القوس، ولا إشكال في احتساب المسافة مجموع ذلك القوس، فإذا كان القوس نصف الدائرة المفروضة تسع فراسخ احتسب أربعة ونصف وإن كان البعد بينه وبين مبدأ الحركة ثلاثة فراسخ. ثم إن كان المقصد على قوس أقل من النصف بحيث لا يبلغ أربعة، لم يحصل التلفيق؛ لأن القوس الباقي من الدائرة يحتسب عوداً، كما صرح به في المسالك. واحتمال أن ينضم إلى قوس المسافة ما يتمه نصفاً مطلقاً أو بشرط حصول التمام بأصل البعد لا بجزء قوس كما لو فرضنا مجموع الدائرة اثني عشر فرسخاً أو أزيد، بناءً على أن هذا التتميم كان مقصوداً حين الشروع، فينحصر العود في النصف الباقي مما يكذبه العرف؛ فإنهم يحكمون

بالعود بمجرد الحركة من المقصد إلى المنزل.

- [3] كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج3، ص: 89 و 90: الصورة الثالثة: أن يكون له على أجزاء الدائرة مقاصد متعددة، فالظاهر أن منتهى الذهاب آخر المقاصد وإن قرب من محل الحركة بحيث يتحقق صورة الرجوع إلى بلده، فيكون حكم المقاصد المتعددة حكم المقصد الواحد؛ لأن المقصد في الحقيقة هو الأخير. ويحتمل أن يكون منتهى الذهاب المقصد الذي لا يتحقق عند السير إليه صورة الرجوع؛ لأننا إذا فرضنا ذلك المقصد الكوفة، والمقصد الذي يتحقق معه صورة الرجوع هو المشهد فيصدق أنه قاصد من منزله إلى الكوفة وأن يمرّ بالمشهد عند رجوعه، وهذا هو الذي اختاره أولاً في المسالك بعد أن جعل الأول احتمالاً.
- [4] صلاة المسافر (للأصفهاني)، ص: 28 و 29: إحداها: ما إذا لم يقصد المسافر إلا طي المسافة المستديرة، فحكم بأن مناط البعد هو قطر الدائرة دون خط الحركة على محيط الدائرة، وإن الحركة على أحد القوسين ذهابية و على الآخر إيابية. و ثانيها: ما إذا كان له مقصد على رأس القطر، أو على نصف القوس، فحكم بأن مناط البعد هو خط الحركة دون قطر الدائرة، وإن الحركة إلى المقصد ذهابية، وإن الحركة بعد الخروج إيابية سواء كان في قوس الحركة الذهابية أو في القوس الآخر. و ثالثها: ما إذا كان له مقاصد متعددة فجعل خط الحركة مناط البعد دون القطر واستظهر أن الحركة إلى آخر المقاصد كلّها ذهابية وإن كان قريباً من مبدء الحركة. و تحقيق المقام: أمّا في الصورة الأولى فنظر الشيخ (قدّس سرّه) في جعل قطر الدائرة مناطاً للبعد ليس توهّم أن الحركة المستديرة يقتضي جعل قطرها مناطاً، كيف وقد حكم بخلافه في الصورتين الأخيرتين، و لم يتوهّم و لا يتوهّم أحد أن أقصر الخطوط هو مناط بين البلد و المقصد و هو هنا قطر الدائرة، كيف و الكل ذهبوا إلى حصول المسافة بسلوك الطريق إلا بعد إذا كان طريقان للبلد، بل نظره (قدّس سرّه) إلى أن الشخص ليس له في هذه الصورة مقصد يلاحظ بعده عن البلد، و لا منتهى الحركة مقصده لأنه عين مبدء الحركة، فلا يعقل أن تكون حركته لأجل الكون في مبدء الحركة لحصوله قبل الحركة، بل نفس الحركة على وجه الاستدارة مقصودة، ففرضه المرور على قطر الدائرة و هو بعدها على وجه الاستدارة، فمروره الأول على القطر ذهاب، و مروره الثاني على ما يحاذي الأول إياب. و يندفع بأن لزوم المقصد من قرية أو ضيعة و نحوهما بلا ملزم، بل المسافرة يتحقق بالحركة بمقدار ثمانية فراسخ و طبع الحركة يقتضي ما منه الحركة و ما إليه الحركة، غاية الأمر إن ما إليه الحركة في الحركة المستقيمة غير ما منه الحركة، و في الحركة المستديرة متحد مع ما منه الحركة.
- [5] عبارت مرحوم اصفهاني در پي نوشت قبل به طور كامل ذكر شد.